

نسبت کلمه و تصویر در تمدن اسلامی

نسبت کلمه و تصویر در تمدن اسلامی بررسی نسبت میان کلمه و تصویر و یا تأثیر و تأثر متقابل این دو، از جمله جذاب ترین و بنیادی ترین مباحث نظری در تاریخ هنر و ادبیات ایران است.



نسبت کلمه و تصویر در تمدن اسلامی بررسی نسبت میان کلمه و تصویر و یا تأثیر و تأثر متقابل این دو، از جمله جذاب ترین و بنیادی ترین مباحث نظری در تاریخ هنر و ادبیات ایران است. نگاهی گذرا به تاریخ گذشته ایران چه پیش یا پس از اسلام، نشان از نگره غالب حضور هنرهای تجسمی ایرانی (معماری، نقش برجسته، نقاشی و نگارگری) دارد و درعین حال این تمدن، شاعران و سخنوران بزرگی را به تاریخ بشریت هدیه کرده است که در نوع خود بی نظیر و یا کم نظیرند. نیازاز یکسو تاریخ ایران را بدون تحقیق و تأمل در هنر و معماری آن نمی توان به تمامی ادراک کرد و از سوی دیگر سینه مالا مال از خرد و حُسن فصاحت و بلاغت که در آئینه دیوان شعرای بزرگ این مرز و بوم متجلی است نشانی از سیر متعالی اندیشه و معنا در یکی از برجسته ترین تمدنهای جهان است. موضوع هنر و معماری تصویر است زیرا که بازتاب دهنده معانی است در قالب رنگ و نور، و موضوع شعر و سخن کلمه است که حامل معناست و مظهر آن. قصد این مقاله بررسی سابقه تاریخی چنین مبحثی در تمدن اسلامی و نیز ادله رجحان یا عدم رجحان یکی بر دیگری و لاجرم تأثیر آن بر تاریخ هنر و ادب ایران است.

در حالی که عامل تبدیل معنا به فرم در شعر و ادب، کلمه است، در هنر و معماری، نقش است و تصویر. لیک در عین حال مهمترین و بنیادی ترین وجه مشترک این دو نیز، خیال است. به عبارتی آنچه در هنر و ادب تجسم می یابد مستند و متکی به تخیل خلاق شاعران و هنرمندانی است که قادر به ادراک عرصه لایتناهی مثال و یا صور خیال اند. این بنیاد مشترک در طول تاریخ زندگی انسان سبب همانندی و نیز ارتباط شگرف و گسترده تصویر و کلمه شده است و نیز مدخلی برای ورود به این عرصه که آیا تصویر در خدمت کلمه بوده است یا کلمه در خدمت تصویر؟ شاید در نگاه اول به میان کشیدن چنین بحثی دارای ثمره یا دستکم نتیجه ای روشن و مشخص نباشد و اگر نیز دارای دستاوردی باشد، سؤال این است که نتایج چنین بحثی تا چه اندازه در تاریخ هنر و ادب جهانی ره گشاست؛ شاید چنین باشد. لکن آنچه روشنتر است تبیین و تنویر این معنا حداقل در تاریخ تمدن ایرانی اسلامی است. این تمدن از یک سو در سابقه تاریخی خود کلمات گوهرینی همچون این جمله از «171#&مانی» را دارد که هیچ پیام آوری همچون من کلمه را به تصویر و تصویر را به کلمه تبدیل نکرد و از دیگرسو تاریخی سراسر عظمت از شعر و نظم و سخنوری و درعین حال نگارگری و نقاشی ای شگرف و اعجاب انگیز.

آنچه بحث را در این ساحت مهم می سازد یکی وجود انگاره ها و نظراتی است که تحت عنوان اشرفیت و رجحان سمع (کلمه) بر بصر (تصویر) در اندیشه های اخوان الصفا و ابن عربی وجود دارد و نیز پیوند گسترده کلمه و تصویر در این تمدن در کنار تلائم وسیع معنا میان شعر و نقش در متون ادبی و هنری ایران که صریح ترین تاویل آن استمداد متن از تصویر برای ظهور و تجلی افزونتر است و یا شاید شوق و تعلق تصویر برای آنکه در خدمت کلمه قرار گیرد. به هر حال نگاه اول نشان می دهد تلائم شعر و نقش در تاریخ ایرانی- اسلامی بیانگر حضور غیرقابل تفکیک هر دو در عرصه جلوه گری معناست. شرح این جلوه گری و رسیدن به آن معنا، رجحان نقش بر کلمه یا کلمه بر نقش، مبحثی است که باید بدان پرداخت.

ازجمله مواردی که می توان در این قلمرو به شرح و تبیین آن نشست، رجوع به تاریخ و تبیین این معناست که ابتدا نقش در زندگی انسان ظهور یافت یا کلمه؟ بدون تأمل و مبتنی بر ادله ای قاطع می توان به صراحت بیان کرد: آدمی حیات خود را با نطق آغاز نمود. ابتدا انسان سخن گفت و این سخن گفتن مبنای ارتباط او با دیگر اجزای هستی من جمله هموعان خویش گردید. خط و نقش پس از کلمه پدیدار گشتند و از دیدگاه برخی زبان شناسان به یاری کلمه آمدند تا در تجلی مفاهیم، او را کمک رسان باشند. تاریخ نشان می دهد انسانها ابتدا به وسیله ایما و اشارات اعضا، سپس با کلماتی که از قوه نطق آنها سرچشمه می گرفت و پیش از آنکه نیازمند استفاده از قوای خاص یا ابزاری از عالم خارج باشد، مبادی و انگیزه ای کاملاً درونی داشت و مهمتر آنکه انسان به فطرت طبع خود دریافته بود که باید سخن گفت و قوه نطق ابزار برآورده ساختن این نیاز بود. در اینجا می توان بابی گشود بر اینکه چگونه همزمانی غیرقابل تفکیک فکر و کلمه، مبحثی را تحت عنوان ناطق به عنوان فصل ممیز آدمی از انواع دیگر، پیش کشید؛ که در فلسفه در جای خود، بحثی مهم است. اما آنچه در این میان می توان به ذکر آن پرداخت، قصه ظهور انواع کلمه نه با استناد به گویش زبانی که در اشکال و فرمهای دیگر بود، ایده های مضمّر و مستتر روح در پی ظهور خویش بدنبال روشهایی بودند. موسیقی، معماری، شعر، نقش و پیکره در این ساحت، تبدیل به زبانهای روح گشتند و هریک مظهری از کنه و باطن روح انسانی. در این میان آنچه محور است نسبت و تلائم شعر است و تصویر. هردو مشترکاتی دارند: اولاً مبتنی بر قدرت خیالند، ثانیاً هردو نوعی بیان هستند بر اسرار مستور روح. شاید همین اشتراکات باشد که در تمدن ایرانی نسبت وثیق و وسیع این دو را میسر نموده است. لکن آنچه در عرصه شعر و هنر

ایرانی اسلامی اهمیت دارد رجحان شعر بر نقش است. تاریخ اسلامی به صراحت نشان می دهد بالندگی تصاویر هنری منوط به رشد شعر و ادب نبوده است. اما در دیگر سو، تامل در مکاتب مختلف هنری در نگارگری، همچون مکاتب شیراز، هرات، تبریز و اصفهان نشان می دهد اوج گیری غزل و زبان و شعر و ادب به نقش و نگار، جلوه و رنگی دیگر بخشیده است.

به دیگر سخن هر زمان که شعر شاعران و سخن نغز سخن سرایان ایرانی که آئینه تمام نمای آیین عارفان و حکیمان بزرگ ایرانی بود، در آسمان سخن درخششی دیگر می گرفت، نقش و نگار نگارگران و هنرمندان این مرز و بوم را نیز سماع و غلغله ای دیگر فرا می گرفت. این معنای واضح که تصویر در تاریخ ایران به بالندگی کلمه، بالنده گشته و رنگ و نوری دیگر گرفته است قطعاً پیشینه و ادله ای در پس تاریخ خود داشته است من جمله:

اخوان الصفا که نگارندگان اولین دانشنامه در جهان اسلام اند و تا قرن‌ها پس از خود تاثیر بلند و شگرفی بر حکما و فلاسفه اسلامی گذارده اند در رساله پنجم از رسائل خویش با عنوان «فی الموسيقى» بخشی را به «نوادير الفلاسفة فی الموسيقى» اختصاص داده و در آن از آراء مختلف حکماء پیرامون موسیقی سخنان نغزی آورده اند.

یکی از این فلاسفه سخن خویش را چنین آغاز می کند که سمع و بصر شریفترین و برترین حواسی هستند که خداوند به انسان عطا کرده است لکن از دیدگاه این فیلسوف بصر بر سمع فضیلت دارد زیرا همچون روز است درحالی که سمع چون شب است. فیلسوفی دیگر با این رای و نظر مخالفت می کند: که سمع بر بصر فضیلت دارد زیرا بصر به دنبال محسوسات است و جز از محسوسات ادراکی ندارد. به تعبیر این فیلسوف بصر همچون بندگان محسوسات را خدمت می کند تا ادراکشان کند در حالی که سمع همچون شاهان آنها را به خدمت می گیرد. حکیمی دیگر در تایید این معنا شرح می دهد بصر محسوسات را جز درخطوط مستقیم ادراک نمی کند در حالی که سمع محسوسات را به صورت خطوط منحنی ادراک می کند. دیگری می گوید محسوسات بصر اکثراً جسمانی است در حالی که محسوسات سمع به تمامی روحانی است و باز حکیمی دیگر می گوید نفس از طریق سمع از آن که در زمان و مکان غائب است خبر می دهد در حالی که بصر قادر به این معنا نیست مگر شخص در حال حاضر، باشد.

فیلسوف دیگر از دقت سمع در شنود اصوات و تمییز میان آنها سخن می گوید. از دیدگاه او سمع به واسطه نیکویی ذوق، به کلام موزون و نغمات متناسب معرفت می یابد وقادر است تفاوت میان نغمه صحیح و غیر صحیح را باز یابد و نیز خروج از ریتم و استوای لحن را، اما بصر در اکثر ادراکات خود خطا می کند. چه بسا بزرگ را کوچک و کوچک را بزرگ، دور را نزدیک و نزدیک را دور، متحرک را ساکن و ساکن را متحرک انگارد. (الرسائل، اخوان الصفاء ج اول ص 200)

متن فوق شاید جزو اولین متون با رویکرد تطبیقی بین سمع و بصر و فضیلت بخشیدن به سمع در تمدن اسلامی باشد. گرچه محور این نوشتار موضوع این قوا است (یعنی کلمه و تصویر) و نه نفس این قوا. لکن به هر حال تصویر، منظر بصر است و کلمه، موضوع سمع.

این رویکرد اخوان گرچه تا حدی متأثر از اقبال وسیع آنان به اندیشه های هرمتی و فیثاغوری است لکن در عین حال مستند به رویکرد قرآنی آنان است که در اکثر موارد با تاسی به قرآن کلام خود را مستدل و مستند می سازند. در تمدنی که آنان در آن رشد یافته و باورهای خویش را صورت بخشیده بودند حقیقت کامله وجود در کلمه ظهور یافته بود عظیم ترین یادگار خداوندگار اسلام با اقراء آغاز گردیده و سميع از جمله صفات او بود و مهمتر نفخه خلافت او با کلمه تحقق یافته و اراده او با «کلمه» تبدیل به کون و مکان شده بود: «انما امره اذا اراد شيئا قل کن فيكون»

ومتأثر از این معانی ابن عربی عالم را نتیجه سماع خوانده بود: «انما امره اذا اراد شيئا قل کن فيكون» پس نخستین مرتبه ای که شیء ممکن به آن نائل می شود مرتبه سماع الهی است» نسبت میان نفس الرحمان که تکون قول خدا در عالم بوسیله کلمات است با تعین نفس انسان که این نیز بوسیله کلمه تحقق می یابد نشان از قداست کلمه از یک سو و سرّ تعالی آن در ذهن و روح انسان از دیگر سو است. از دیدگاه ابن عارف بزرگ، تمامی عالم، کلمات حق در وجود است: «انما امره اذا اراد شيئا قل کن فيكون» العالم كله كلمات الله في الوجود»

بر این معنا باید شاه بیت مثنوی معنوی مولانا را نیز افزود که راه وصل و غلبه بر فصل را تنها از طریق شنودن میسر می داند: بشنو از نی چون حکایت می کند از جداییها شکایت می کند.

قدر مسلم محوریت و مرکزیت قرآن در تمدن اسلامی و ابتدای مطلق آن بر کلمه، عامل شرافت و فضیلت کلمه بر تصویر گردید و گرچه تمدن اسلامی- ایرانی در تصویر نیز اعجازهایی در نگارگری و معماری آفرید اما این دو نیز در خدمت کلمه بودند تا خود. معماری مقدس در تمدن اسلامی بر پا گردید تا منزل تعین یافتن ایده و عقیده مسلمان در قالب کلمات گوهرین نماز و ادعیه باشد. مسجد محل ظهور کلمه مومنان در انقیاد و حب و اطاعتشان از خدای لم یزلی گردید و این علاوه بر کتیبه هایی بود که در پیشانی بنا جلوه شکوه و عظمت کلمات قرآنی بودند.

این شکوه و عظمت بی مانند که کلمه را در صدر قرار می داد (کلمه الله هی العلیاء) نه فقط نقش که تمامی هنرها را در خدمت کلمه قرار داد. از خوشنویسی که صدر نشین هنرهای اسلامی است تا تذهیب و تشعیر و..... را.

دلیلی دیگر نیز می توان در لابلای متون وسیع تمدن اسلامی بر شرافتش ارائه کرد. ابن عربی شرح ادوار تاریخی و ظهور اسمی از اسماء الهی در هر دوره و عصری از ادوار و عصور عالم معتقد است: در هر دوره علاوه بر ظهور آن اسم، پیغمبری متناسب با آن اسم ظاهر می شود، مثلاً عیسی (ع) و موسی (ع) جلوه های ظهوری اسماء حق بودند که در عالم ظهور یافتند همچنان که پیامبر عظیم الشان ما جلوه ای از جلوات ظهوری حضرت حق بودند. اما ابن عربی معتقد است چون حضرت ختمی مرتبت روی در نقاب خاک درکشید، تاریخ از روز خود خارج و به شب پیوست. ما در دوران خاتمیت نبوت، در عرصه و متن شب تاریخیم نه روز آن. حال اگر این نظریه را بپذیریم آنوقت این سوال پیش روی ما چهره می گشاید که در شب، کدامین حواس از قوای حاسه ما فعالترند و کارگر؟ چشمها؟ در شب که نوری نیست. لکن گوش و زبان نه تنها در این عرصه به تمامی در کارند بلکه خود عاملی برای تعیین و تبیین جهت نیز می شوند. این

جاست که تعین نفس آدمی در صورت کلمه ظاهر گشته (همچنان که عالم با تعین نفس الرحمان تعین یافت و جلوه کرد) و کلمه در شب تاریخ، راهنما و هادی انسان در ظلمت ماده می شود. بنابر این شاید بدین دلیل هنر کلامی ما بر هنر تصویری ما تفوق یافت و آن جا نیز که تصویر اوج گرفت بیشتر در خدمت کلمه بود تا خود. (به نگارگریهای مکاتب مختلف ایرانی چون هرات و قزوین و تبریز و شیراز بنگرید که نقوش یا در ذیل متن جای می گیرند یا جلوه تصویری یک متن اند)

نکته دیگری نیز هست و آن این که به تعبیر ابن عربی، چون امر حق بر هستی عالم تعلق گرفت، کدامین شیء و کدامین معنا می توانست منزل و جلوه گاه حضرت حق باشد، جز حقیقت کلمه «#محمديه؟ از دیدگاه او و دیگر عرفای بزرگ اسلام حقیقت محمديه حلقه واسط وجود مطلق جبروتی حق با عالم و مراتب آن گردید (لولاک لما خلقت الافلاک) و این کلمه حقه محمديه تمامی جلوه جمالی و جلالی حق در عالم کون و فساد است.

مختصر این که ادب و هنر (که هر دو در کلمه و نقش ظهور می یابند) بالنده ترین ابزار ظهور روح شیفته و شیدای ایرانی در طول تاریخ بوده است. ادب عوالم فراختر و وسیعتری را در افق شهود ایرانی مسلمان، مفتوح و نقش، خیال او را تا بیکرانه های عالم مثال پرواز داده است. از قرون ششم و هفتم که ستارگان عرفان و حکمت و ادب در آسمان فرهنگ ایرانی نمودار شدند و حکمه الاشراق جامع حکمت خسروانی و ولایی گردید تا ظهور بزرگترین منظومه های ادبی عالم چون شاهنامه فردوسی، دیوان شمس، مثنوی و دواوین حافظ و سعدی و خاقانی و نظامی و سنایی و عطار، نقش و نگارهای ما نیز جلوه دیگری یافتند و رنگ و نور سعی وافر نمودند تا به زیبایی اشعار، نظم و وضع یابند تا شاید جلوه های باطن کلمه را در ظهور خویش تلالو بیشتری بخشند.

این معنا، قصه تلائم کلمه و تصویر در فرهنگ و تمدن ماست. تمدنی که چون مسیحیت (به تعبیر انجیل یوحنا) کلمه را متجسد نکرد، بلکه مستورش نمود و این مستوری بر رازورانگی اش افزود و لاجرم عشق را در دریافت او سرکش و خونی.

تصویر نیز به همان اندازه از واقعیت فاصله گرفت، رنگ نه تصویر گر جهان ماده که مصور عالم معنا شد و واقعیت نمایی جای خود را به نگارین نقشهای جهان مثالی داد. و بدین صورت نقش و کلمه در این تمدن همسایه گشتند و جهانی از شعر و شهود را در قالب رنگ و کلمه و نور به جهانیان هدیه نمودند.

نویسنده : حسن بلخاری